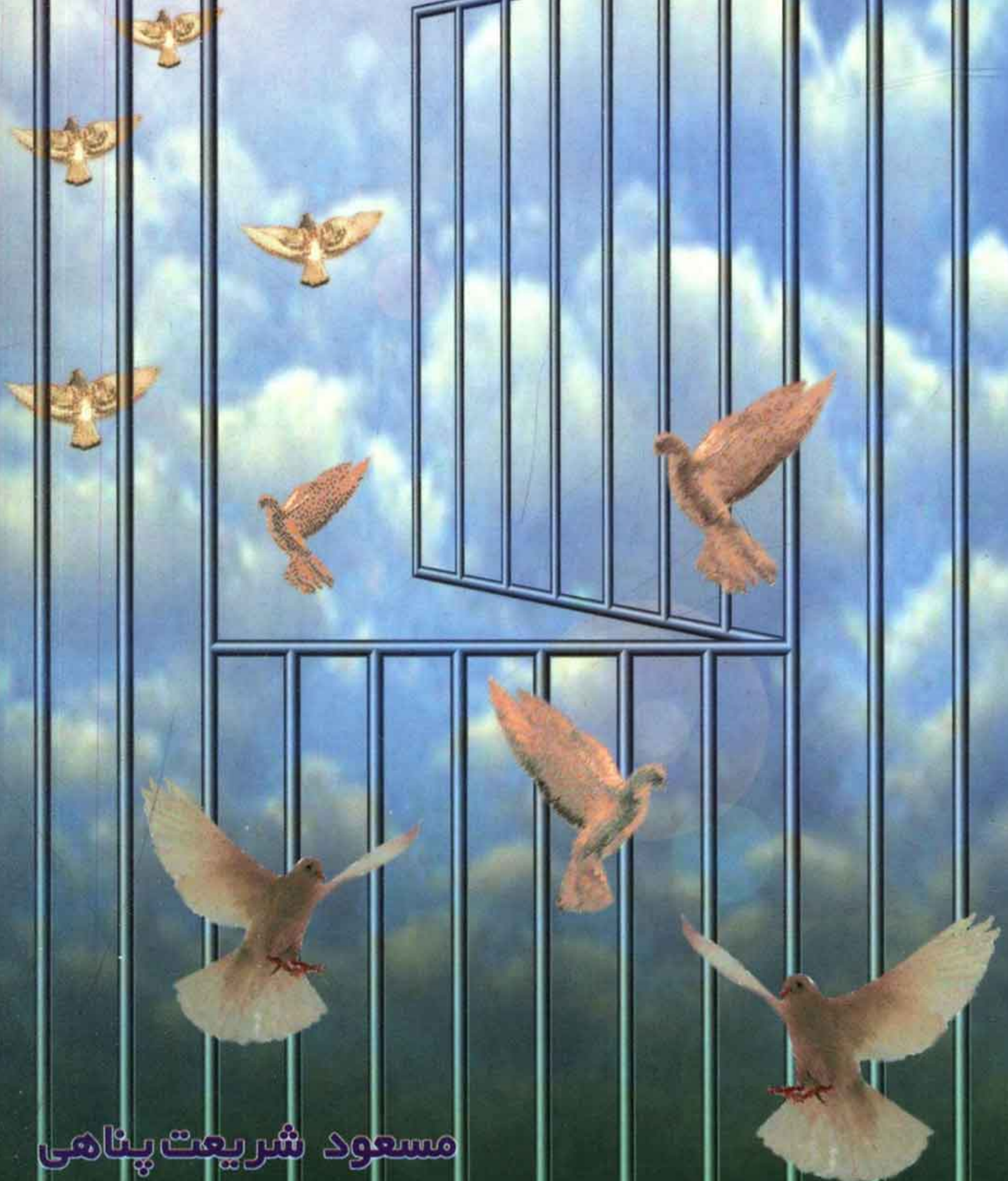


رہائی بخس



مسعود شریعت پناہی

رهایی بخش

رهایی بخش

مسعود شریعت پناهی

شریعت‌پناهی، مسعود

رهایی‌بخش / مؤلف مسعود شریعت‌پناهی. ویراستار سیدعلی رضوی.
تهران: نشر آفاق، ۱۳۷۸.

۹۶ ص. - (شناخت‌های اعتقادی؛ ۳)

ISBN 964 - 6058 - 22 - 1

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار).
این کتاب قبل از ویرایش با عنوان «انقلابگر پیروز» در [۷۲] ص. به چاپ رسیده است.
کتاب‌نامه: به صورت زیرنویس.
چاپ سوم.

۱. محمدبن‌حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - . ۲. مهدویت - انتظار.
۳. رهبری (اسلام). الف. رضوی، سیدعلی - ویراستار. ب. عنوان.

BP ۲۲۲/۳/ ص ۲۵ ر ۹
م ۷۸ - ۱۱۲۶۶



۲۹۷/۴۶۲
کتابخانه ملی ایران



نشر آفاق

رهایی‌بخش [ویراسته «انقلابگر پیروز»]

مؤلف: مسعود شریعت‌پناهی

ویراستار: سیدعلی رضوی

طرح جلد: علی اکبریزدی

چاپ سوم: ۱۳۷۸ ش - تعداد: ۱۰۰۰۰

چاپخانه: پنگوئن - صحافی: فرنو

مرکز بخش: دفتر نشر آفاق

تهران: خیابان پاسداران، دشتستان چهارم، نبش زمرد، شماره ۴۳

کدپستی ۱۹۴۷۹ - تلفن و فاکس: ۲۸۴۷۰۳۵

پست الکترونیک: E-mail : afagh@apadana.com

۴۳۰ تومان

حق شرمی و قانونی هر نوع چاپ و تکثیر فقط برای ناشر محفوظ است.

ISBN 964 - 6058 - 22 - 1

شابک ۹۶۴ - ۶۰۵۸ - ۲۲ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به پیشگاه

«حضرت اباصالح مهدی»

که مشتاقانه به راهش چشم دوخته‌ایم؛ تا ساعت ظهور فرارسد. آن‌گاه
خویش را با دست پُر، «منتظر»ی یابیم که:

در «میقات ظهور» به «میعاد نور» آمده است

تا

«جاء الحق» را نظاره‌گر باشد و «زَهَقَ الْبَاطِل» را.

| | |
|----|----------------------------|
| ۹ | * می آید..... |
| ۱۵ | * آغاز راه..... |
| ۲۱ | * میلاد..... |
| ۲۵ | * ضرورت اجتماعی رهبر..... |
| ۳۷ | * خدا در مفهوم رهبری..... |
| ۴۹ | * مصلح پنهان..... |
| ۶۵ | * حساسه امید و انتظار..... |
| ۷۹ | * در میقات ظهور..... |

می آید...

«طایر دولت اگر باز گذاری بکند
یار باز آید و با وصل قرار می بکند
دوش گفتم: بکند لعل لبش چاره من
هاتف غیب ندا داد که: آری، بکند
کو کریمی که ز بزم طربش غم زده ای
جرعه ای درکشد و دفع خماری بکند؟
شهر خالیست ز عشاق؛ بود کز طرفی
مردی از خویش برون آید و کاری بکند؟
یا وفا یا خبر وصل تو یا مرگ رقیب
بازی چرخ یکی زین همه، باری بکند»

می آید... از فراسوی تاریخ؛

با کوله باری به بزرگی همه ی رنج ها و به سنگینی انتظار.
بیابان پرفلاخن امید را سوار بر باد پای ایمان می پیماید تا دروازه ی
دشتزاران روشنایی را به روی غیبت زدگان هجران کشیده
بازگشاید. با مردانی اندک، همه اما از قبیله ی پارسایان، بر سپاهی
گران و سراسر از تاریکی، پیروز می شود.

یاران او سره‌مردانی‌اند همه به صلابت کوه و مهربانی آب و لطافت نسیم و درخشندگی آفتاب. خوراکشان ساده‌ترین، پوشاکشان بی‌پیرایه‌ترین، سخنشان شیرین‌ترین و رفتارشان بزرگوارانه‌ترین.

آن‌ها- که تربیت یافته‌های آن مرئی‌اند- روز هنگام، شیران بیشه‌ی نبرد و تلاش‌اند و شبانگاهان غرق در نیاز و رازی نوشین. در کار دانش و کوشش و بندگی‌اند؛ فروتن و بی‌ادعا، خرسند و پارسا، بی‌کینه و مهربان، بزرگوار و گشاده‌رو، دریادل و پُرامید، باگذشت و دستگیر، درستکار و امانت‌دار، دانا و امیدوار، چابک و ورزیده، وفادار و حق‌گزار...

او، آن تک‌سوار وادی آرزو و معنای گل‌واژه‌ی مهر، ستاره‌شمارِ افزونی این چنین یارانی است...

و سرانجام می‌آید تا درخت خشکیده‌ی انسانیت را جانی تازه بخشد و در دل نومیدان دانه‌ی امید کارَد و تشنه‌کامان را سیراب سازد و نادانان را دانایی و ادب آموزد و خستگان را مرهم آورد و دل‌شدگان را شور آفریند و خداستیزان را براندازد و کین بی‌گناهان بخواهد و داد بینوایان بستاند.

با گیسوی مُشک‌سود، بوی بهشت در آسمان زمین می‌پراکند. دستار پیامبری بر سر و عصای رسالت به دست و ردای نبوت بر دوش، بالای بلندش را وقاری سترگ می‌بخشد. دستان نیرومند، ابروان پیوسته، دندان‌های رخشان، بازوان پیچیده، همه و همه، نمادی از صولت حیدری را می‌نمایاند.

می آید/۱۳

آن امید پرده نشین، با آمدنش، ره گم کردگان تیه حرمان را به
شاه راه فراخ سعادت می برد تا از پس سده ها گم گشتگی در وادی
خاموشان، روشنایی و گفتار بیاموزند و با کنده شدن از چاه تباهی
تا ستیغ رهایی بتازند.

دیروز...

اگر فرعون ها خدایی می نمودند و تَمرودها ستم می راندند
و قارون ها گنج می اندوختند و هارون ها در رؤیای هزار و یک شب
غوطه می زدند...

و امروز...

اگر عفریت گرسنگی و بیکاری و بیماری بر چهره ی نیمی از
مردمان این گره پنجه در می کشد و هیولای تمدن انسان
ماشین زده ی روی زمین را به هراس می افکند و زرق و برق
فریبندگی های تهوع آور، سرطان وار تا به خلوت آدمی راه یافته و او
را از خود تهی ساخته است و مادّیگری و علم گرایی - که دو روی
یک سکه شده اند - جانشین خدای سرشت آشنای آدمیان
گردیده اند...

فردا، جهانی از روشنی و روشنایی و دریایی از آگاهی و
بینش و کوهی از امید و آرمان و باغی از گل و بلبل و سبزه زاری از
نعمت و آسایش فرا روی آدمی خواهد بود. آن گاه، به بی خبری
گذشته ی تاریک خود خواهد گریست و در دل، بر این همه پوچی
خواهد خندید.

آنک، مرغ جان فرزند آدم، رسته از بند طلسم تا به
سراپردهی خداوندی پرواز خواهد کرد و با حقیقت هستی، آن
جان جانان و خوب خوبان و مهر مهربان و سرور راستان و سالار
پاکان و آموزگار دانایان و پیشوای یکتاپرستان و مولای درویشان،
آشنا و آشناتر خواهد شد و بر آستان زاده‌ی آزاده‌اش، آن نژاده‌ترین
از تبار حقیقت و هجران‌کشیده‌ترین محبوب و تنهاترین سوار و
چشم‌به‌راه‌ترین سردار و زیباترین یار و پاک‌ترین راهبر و
راست‌ترین الگو و آگاه‌ترین فرمانروا- که میراث‌دار همه‌ی خوبی
همه‌ی خوبان است- سر خواهد سپرد...

آری، نیک بر این باوریم که... «زده‌ام فالی و: فریادرسی

... می‌آید»

ویراستار

آغاز راه

﴿وَأُفِيدُ أَنْ تَمَنَّ عَلَى الَّذِينَ
اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ
نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾

تاریخ بشریت، شاهد انقلابات بی شماری بوده و هست که
نمی توان ادعا کرد تمامی آنان به سود بشر تمام شده اند؛ زیرا
صرف تحوّل و زیر و رو کردن وضع یک جامعه، نمی تواند ملاک
درستی و برتری یک نهضت باشد. چه بسا قدرت مندانی که به اسم
عدالت و حمایت از محرومان انقلاب کرده اند ولی در حقیقت
نهضت آنان، هدفی جز تحکیم قدرت ایشان نداشته است.
حقیقت این است که تنها، شکل زیربنا و محتوا و هدف یک
انقلاب است که می تواند ملاک تشخیص سود و زیان آن باشد.
به شهادت تاریخ، یگانه نهضتی که از هر عیب و نقص مبرا

بوده و صد درصد به نفع توده‌های مردم تمام شده، نهضت انبیا بوده است؛ چرا که زیربنای آن توحید، محتوای آن عدالت و هدف آن، حکومت الاهی و رهایی مستضعفین از سلطه سلطه‌جویان و قید و بند زورگویان می‌باشد؛ یعنی حکومتی که خداوند اراده فرموده و میراثی که باید به اهلش برسد.

آری! رهبران الاهی برای خود چیزی نمی‌خواهند و هدفی جز سعادت بشر ندارند. دعوت آن‌ها دعوت به سوی کمال معنوی و ارزش‌های والا و صداقت مطلق است؛ مفاهیمی که همه سعادت‌ها بر پایه آن بنا شده‌اند.

از سوی دیگر، مشاهده می‌کنیم که تاکنون دامنه نهضت هیچ‌یک از پیامبران، همه جهان را فراگرفته است؛ بلکه گسترش هر کدام به نحوی، از نظر زمانی یا مکانی محدود بوده و از جنبه تکوینی یا تشریحی عمومیت نیافته است. این واقعیت، جهانی شدن، در مورد دین مقدس اسلام نیز، که از جنبه تشریحی، آیینی جهانی است و شایستگی اداره جامعه‌ها را در هر برهه‌ای از زمان دارد. از لحاظ خارج، تحقق نیافته است؛ زیرا این بشر سرگشته هرگز نتوانسته یا نخواسته است که به این حقیقت گردن نهد و هر روز خود را به یکی از مکتب‌های شرقی و غربی دل‌خوش ساخته است.

امید آن‌که این انسان خیره‌سر رفته‌رفته به خود آید و سرانجام، سرخورده از مکتب‌های پوشالی و حکومت‌های مردم‌فریب، به سوی اسلام عزیز بازگردد. از «مادی‌گرایی» به

«حقیقت‌گرایی» رو آورد و آماده پذیرش قیام انقلاب‌گر جهانی و رهبر معصوم الاهی گردد؛ یعنی آن‌کس که ظلم و ستم را از زمین بزداید و جهان را به زیور عدل و رحمت الاهی بیاراید و او نیست مگر خلیفه خدا و آخرین وصی رسول او ﷺ «امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف»؛ رهبری که اسلام به آمدنش نوید داده و جهان یک پارچه در انتظار اوست.

از درگاه حضرت احدیت مسألت داریم که این بشر خفته به بستر شهوت را بیدار و آگاه سازد تا مقدمش را گرامی داشته و خود را برای ظهورش آماده سازند.

پانزدهم شعبان هر سال، فرصتی است تا منتظران امام ﷺ جشن میلاد حضرتش را برپا داشته و از این راه، ایمان و عشق خود را به آن رهبر الاهی ابراز دارند.

هدف از این نوشتار- که به قلم یکی از سربازان جوان و فداکار ولی عصر ﷺ نوشته شده- آشنایی بیشتر با امام زمان عجل الله تعالی فرجه و شناخت مسؤولیت خویش در برابر اوست. با این امید که با بی‌صبری هرچه بیشتر در صف منتظران ظهورش جای گیریم. درود فراوان بر همه جوانانی که با پژوهش‌های علمی خود به معارف اصیل اسلامی جلوه تازه‌ای می‌بخشند و از این طریق به وظیفه دینی خود عمل می‌کنند.

والسّلام علینا و علی جمیع إخواننا المؤمنین

محمّد مهدی الموسوی المخلخالی

ميلاد

سخن از لحظه‌های سیاهی است که بر ما می‌گذرد و از
روزهای سپیدی که گه‌گاه، به جان این سیاهی آتش می‌کشند.
لحظه‌هایی همه «نیستی» و روزهایی سراپا «وجود» ... از این روزها
یکی «نیمه شعبان» است و این:

روز نوید نزدیکی امان و امن؛

روز پایان افسانه بیداد؛

روز دمیدن دوباره روح قیام در سینه نشستگان؛

روز تحقق کلام خدا در پیروزی مستضعفین؛

و روز تولد دوباره خورشید؛

خورشیدی از آسمان بی‌کران ولایت:

امام مهدی علیه السلام است.....

در سالگرد میلاد معصوم چهاردهم، دل‌هامان را آذین

می‌بندیم و در انتظار ظهورش، بعد زمان را به هیچ می‌انگاریم. در

انتظار او، که عدلش شرق و غرب را می آکند و ریشه ستم و کفر را برمی کند.

و در انتظار او که قیامش، تحقق کلام خدا و رسول او ﷺ و ائمه طاهرين ﷺ است.

این روز را، به جاست که ارج نهیم و با یاد یگانه هادی زمانه بکوشیم تا این اعتقاد اصیل اسلامی، «مهدویت»، را اندکی بازشناسیم؛ مبادا که مصداق این کلام رسول خدا ﷺ باشیم که فرمود:

«آن کس که بمیرد و امام زمانش را نشناسد، چون نادانان عصر جاهلیت مرده است»^۱.

این مختصر، تلاشی است برای بررسی اصل «مهدویت» از نظر «رهبری» و نیز پاسخی برای آنان که از فایده امام غایب پرسیده‌اند.

در این راه کوشیده‌ایم از اصیل‌ترین مأخذ اسلامی یاری جوئیم.

و در این سفر کوتاه، آنچه هست، با خداست...

۱. صحیح نیشابوری ۸: ۱۰۷، به نقل احقاق الحق ۱۳: ۸۵.

ضرورت اجتماعی رہبر

﴿و آدمی ناتوان آفریده شد...﴾^۱

او در زمین جای گرفت و آدمیان از نسل او فراوان شدند و بر زمین پراکنده گشتند. آن‌گاه که طبیعتِ اغواگر را پیش رو دیدند، فرمان پروردگارشان را که حجت خویش را بر آن‌ها تمام کرده و راه و بی‌راه را بدیشان نموده بود، از یاد بردند و آنچه را که نفسشان می‌خواست و شیطان فرمان می‌داد کردند و این را، نه با فاصله‌ای چندان، بلکه بی‌درنگ پس از هبوط بر زمین انجام دادند. این کج‌روی، با قتل هابیل به دست برادرش در زمین آغاز شد و ایشان را از راه خدایی به بی‌راهه راند و خداوند انسان را مختار آفریده بود تا خود ناتوانی خویش را دریابد.

به این ترتیب، بشری که به گمان خویش از پروردگارش بریده بود، به طبیعتی که پیش روست نگرست؛ با همه وسوسه‌هایش و

۱. ﴿وَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا﴾ (سوره نساء، آیه ۲۸)

باهمه سرسختی هایش. پس برای اقناع جسم خویش در برابر آن جنگیدن آغاز کرد و در این راه، تا زمانی که گمان می کرد می تواند به تنهایی با طبیعت مبارزه کند، به تجمع رو نکرد و پیوسته از دیگران گریزان بود. لکن آن گاه که صاعقه و باران و برخی حیوانات را برتر از خویش یافت، رو به هم نوعانش آورد و به زندگی با ایشان تن در داد.

حس «برتری طلبی» آزارش می داد؛ پس، داعیه قدرت و تسلط برداشت و با دیگر آدمیان ستیزه آغاز کرد؛ تا یکی بر دیگران چیره شد و آنان را به طاعت واداشت و با فریاد خویش قانون جنگل را وضع کرد که: زندگی نبرد است و هر ناتوان خوراک توانا تر. به این ترتیب، بشر آن روز- که برترین تکیه گاه خود یعنی «خدای خود» را فراموش کرده بود- در هیاهوی این جنگل، صلاح خویش را در پیروی از «قوی ترین» دید.

زمان گذشت. بشر، طی نسل ها، با کمک «عقل»، این جاودانه سرمایه خدایی، در راه رفاه خویش، طبیعت را به بند کشید و اندک اندک موهبت هایی را که از پیش برایش فراهم شده بود باز شناخت؛ بی آن که ولی نعمت خویش را به یاد آورد و کلامی در سپاس او گوید و یا به ندای فرستادگانش گوش فرا دهد. آری،

«انسان- چون خود را بی نیاز ببیند- سر به طغیان و

ناسپاسی برمی دارد.»^۱

۱. ﴿كَلَّا! إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَإِتْفَانٌ﴾ (سوره علق، آیه ۷ و ۸).

تمدنی که به خیال خود به منتهای آن دست یافته بود از یک سو به او اندکی آسایش می داد و از دیگر سو به جانش نیش می زد؛ چرا که به او فرصت می داد تا خلأ وصف ناشدنی وجودش را کشف کند. روح سرکش او، زندگی گله وار و قانون جنگل را طرد می کرد و چه بسا که «قوی ترین» انسان را «ابله ترین» آنان می یافت. اندک اندک احساس کرد که به همراه قدرت، ملاکی دیگر باید تا شایستگی رهبر بدان قیاس شود. ولی حتی آن زمان که «علم» و «زیرکی» را نیز به قدرت رهبر افزودند، باز هم نتیجه برایشان قانع کننده نبود. روح آدمیان در پی تکیه گاهی فراتر و برتر بود. بر این اساس «بت ها» ساخته شدند و دیدیم که حتی آن رهبر پُر قدرت نیز در برابر آنان سرفرود آورد.

بدین سان انسان ها - که تا دیروز در سایه یک انسان می زیستند - امروز بت ها را به سروری خویش برگزیدند. ولی هیچ گاه نخواستند یا نتوانستند بدانند که:

﴿هرگز برای خویش، ولی نعمت و یآوری جز خدا

نمی یابند...﴾^۱

این رشته، رشته گزینش تکیه گاه، به اینجا ختم نشد. نظام های مختلف رهبری، با سیاست های گوناگون در پی هم پدید آمدند و واژگون شدند؛ چرا که همه به قصد برآوردن بخشی از نیازهای انسان بر سر کار می آمدند ولی هیچ یک را یارای آن نبود

۱. ﴿وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾ (سوره احزاب، آیه ۱۷).

که پریشانی را سامان بخشد. این، بدان دلیل بود که یک انسان در نهایت می‌توانست تنها در یکی از زمینه‌ها «رهبر» باشد و لزوماً در سایر زمینه‌ها قدرت رهبری را از دست می‌داد.

اما خداوند که از آغاز، بر این زبونی بشر آگاه بود. او را به خود وانگذاشته و رشته‌ای میان خود و او برجای نهاده بود؛ رشته‌ای که آن را «فطرت» می‌خوانند. فطرت آدمی، در حقیقت زاییده «عهد»ی بود که خداوند از انسان‌ها ستانده بود و روزنی بود که در تاریکی سرگشتگی‌های بشر، به سوی نور لایزال الاهی باز می‌شد؛ لکن آن‌چنان که گفتیم آدمیان به زودی چشم خود را به روی فطرت خویش بسته و خود را در برابر سؤال همیشگی تاریخ، تنها یافتند:

«چه باید کرد؟!...»

پس خداوند، دیگر بار به دیده‌ی ترحم بر ایشان نگریست و:

«پیامبران را به سوی‌شان فرستاد تا پیمان فطری

خویش را از او باز ستانند و نعمت‌های از یادرفته را به

یادشان آرند.»^۱

بدین‌سان، برای هر زمان، به اقتضای حکمت خدایی

رسولی مبعوث شد و نسل‌هایی چند را راه نمود و بشارت و بیم

داد و پیمان از یادرفته آفریدگار را به یاد آورد.

۱. «وَ وَاتَّزِلْنَاهُمْ أَنْبِيَاءَ لِيُنشِئُوا لَهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنَسِيَّ نِعْمَتِي.»

(نهج‌البلاغه، خطبه اول).

ولی مثل همیشه، انسان‌ها به دو گروه عمده تقسیم شدند: یکی آن‌ها که بر سنت‌های پوسیده قومی خود استوار ماندند و با دیده تمسخر به یکتاپرستان نگریستند و دیگر، آن‌ها که خود را تفریفته با واقع‌بینی، راه انبیا را برگزیدند.

آن‌چه انبیای الاهی برای آدمیان به ارمغان می‌آوردند فرهنگی بود غنی و اصیل، که به انسان امکان می‌داد تا به پشت‌گرمی رابطه‌اش با خداوند، راه خود را به سوی تکامل واقعی، یعنی خلیفه خدا بودن، پیدا کند و این ارمغان «دین» نامیده شد.

از آنجا که همه پیامبران برای هدف واحدی مبعوث می‌شدند، لذا در میان آنان وجوه تشابه بی‌شماری دیده می‌شد. برای مثال، آنان به‌خلاف پیشرفت‌ها و دگرگونی‌های عادی فرهنگی که به تدریج و به مرور زمان انجام می‌گرفت. همگی با دین خود یک جهش اعتقادی و فرهنگی به وجود می‌آوردند و تنها جنگ‌های معدودی، به هنگام ناچاری، به پا می‌داشتند تا در نتیجه آن‌ها، مردمان به آن درجه از تکامل برسند که در تحت نظام الاهی ایشان اصولاً از جنگ بی‌نیاز باشند و این طبیعی است؛ «چرا که وقتی خداپرستی در کار نبود، حتماً خودپرستی در صورت‌ها و مقیاس‌های مختلف حکومت خواهد داشت و نتیجه خودپرستی، ناچار جنگ است».^۱ به‌طور کلی، تمامی آنها، از آغاز تا انجام،

۱. مهدی بازرگان، مقدمه «نقش پیامبران در تمدن انسان»، ص ۴۰.

گویای یک کلام بودند.^۱ و از پس بعثت‌ها، رسولان حق، دین الاهی را در نسل‌های خود گسترش داده و بدیشان چنین می‌گفتند:

﴿خداوند برایتان دین را برگزید. پس از دنیا نروید
مگر بدان ایمان آورده باشید﴾^۲

از سوی دیگر، آنان که به جنبش توحیدی نمی‌پیوستند، به شهادت تاریخ، قشر بخصوصی از جامعه بودند؛ با ویژگی‌های خاص که نظیر آن‌ها را امروز نیز می‌بینیم. این قشر - که با وحشت از دست‌دادن موقعیت خویش دست به گریبان‌اند - عموماً از فکرکردن به مسائل جدی پیرامون خویش سرباز زده و خلأ وجود خود را به وسیله سرگرمی‌های توسعه‌یافته و آزاد پُر می‌نمایند و از این راه خود را در نشئه بی‌خبری مفروق می‌یابند. لذا طبیعتاً می‌کوشند تا طبقه معتقد و آزاداندیش را نیز هم‌رنگ جماعت خود کنند.

این‌گونه مردمان، بی‌خبر از واقعیت‌ها، با لحن متفکرانه‌ای می‌پرسند:

«آیا اصولاً «رهبری» ضرورتی راستین و اجتماعی است یا فلسفه‌ای سفسطه‌آمیز که قدرت‌مندان در مردمان القا می‌کنند و ایشان را بدین طریق می‌فریبند؟»

۱. ﴿مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ﴾ (سوره فصلت، آیه ۴۳).

۲. ﴿... إِنَّ اللَّهَ اضْطَرَّ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ (سوره بقره، آیه

شاید این طرز فکر در وهله اول منطقی به نظر رسد. ببینیم در عینیت تاریخ تا چه حد صادق بوده است؟ مسلماً هیچ کس را یارای انکار این نیست که صفحات تاریخ، از گرایش همیشگی نسل‌ها به یک رهبر حکایت می‌کند که گاه به صورت «مرشد» و «قطب» و «پیر» و گاه به صورت «خلیفه»، «استاد»، «مجتهد»، «سید» و... ظاهر شده است. به مصداق: «روشن‌ترین دلیل بر امکان چیزی، واقع شدن آن است» و نیز با توجه به واقع شدن پدیده «گزینش رهبر در همه زمان‌ها»، در وجود و اصالت این نیاز شکی نخواهد بود.^۱

این، چندان عجیب نیست؛ چرا که به استثنای عده بسیار معدودی از انسان‌ها از جمله نیهلیست‌ها (طرفداران فلسفه پوچی)، انسان‌ها جملگی به سوی هدفی روانند و در راه آن گام برمی‌دارند. «رهبر» نیز به یک تعریف، فردی است که واسطه تسهیل گروه در نیل به هدف می‌شود و نه تنها راه را می‌نمایاند، بلکه وسایل و طرق آن را نیز پدید می‌آورد. برای مثال، ماجرای نادرشاه را به یاد آورید که در اوج قدرت - زمانی که مهاجمان افغان را از دم تیغ می‌گذرانید - در جبهه به سرپازی از سپاهش برخورد که دلیرانه می‌جنگید و یک‌تنه به قلب سپاه دشمن می‌زد. نادر در حیرت شد و از او پرسید:

«مگر آن زمان که کشور در دست اجانب بود تو نبودی که

۱. برگرفته از «دیباچه‌ای بر رهبری»، اثر ناصرالدین صاحب‌الزمانی.

این چنین شجاعانه بجنگی؟» سرباز چشم به چشم نادر دوخت و گفت: «چرا، من بودم ولی تو نبودی!!» می بینیم که نیاز به رهبر و راهنما یک نیاز «فطری و «طبیعی» است نه «قراردادی» و «تلقینی».

مسأله به همین جا ختم نمی شود. هستند گروهی که این

سؤال را طرح می کنند:

«آیا انسان نمی تواند رهبر خویش باشد و یا از میان انسان های همچون خود، یکی را به فرماندهی برگزیند و آیا نیازی هست به این که برای زندگی در «طبیعت»، از «ماورای طبیعت» یاری جست و از «پیامبران» پیروی کرد؟»

این گروه به طور ناخودآگاه، خود را بی نیاز از وجود رهبری می انگارد که از زوایای وجودشان آگاه است و آن چنان قانونی وضع می کند که «باید باشد» نه آن چه را که «ایشان می خواهند».

نکته اینجاست که هر انسانی - اگر چه نابغه باشد - انسان است و هیچ وضعی منحط تر و ذلت بارتر از این نیست که انسان در راه شناخت واقعیت وجود خویش، مطیع و محکوم قانونی باشد که انسانی ضعیف مانند خود او، آن را وضع کرده است؛ انسانی که ناخودآگاه محکوم به پیروی از خواسته های دل خویش است.

این عجز از رهبری کامل نتیجه مستقیم سه مسأله است: اول آن که اصولاً تفکرات هر عضو جامعه تحت تأثیر محیط و ویژگی های آن جامعه شکل می گیرد. لذا مشکلات و «درد»هایی نیز که می بیند، مشکلاتی است که در جامعه محدود او مطرح است. لاجرم درمانی نیز پیشنهاد می کند که از چگونگی و

دشواری‌های محیط خود او تأثیر پذیرفته است.

دیگر آن‌که اندیشه متناهی بشر، در نهایت می‌تواند تنها یک یا چند جلوه از جلوه‌های بی‌شمار روح بشر را کاوش کند و به هیچ وجه نمی‌تواند ادعا کند که حتی زوایای روح یک انسان را بازشناخته است.

سرانجام سومین مسأله آن است که متأسفانه اکثر آن‌ها که در مقام طرح و ارائه یک مکتب برآمده‌اند، اگرچه به زبان اظهار نکرده‌اند، در اندیشه خود پنداشته‌اند که انسان و جامعه را به خوبی شناخته و قابلیت ارائه یک مکتب را، که همه خصوصیات جغرافیایی و فرهنگی جهان را در بر بگیرد، دارند. ولی در واقع بسیاری از آن‌ها فاقد این احاطه بوده‌اند.

همه این عوامل دست به دست هم داده باعث آن می‌شدند که این موجود سرگشته هرگز نتواند یک «نظام معتدل ایده‌آل» را به چشم ببیند، بلکه به عکس شاهد آن باشد که چگونه مسلک‌ها و مکتب‌های بشری حالتی آونگ‌گونه یافتند. هر مکتبی که در طول تاریخ در برابر انحراف یا فشاری در جامعه به وجود می‌آمد تا آن را برطرف سازد، گویی بر آونگ جامعه، که از حال تعادل خارج شده بود، تکانی می‌داد تا آن را به جای خود بازگرداند؛ غافل از این‌که آونگ از دیگر سو به همان اندازه منحرف خواهد شد. این چنین بود که انحراف از پی انحراف رخ می‌داد و هر روز دردی به دردهای بشری افزوده می‌شد.

این همه، ما را به عظمت این نکته متوجه می‌کند که چرا

اصولاً نظام ادیان بر اساس عقیده ضرورت وجود یک رهبر الهی برای بشر پایه گذاری شده است. این معنی را در پاسخ امام مهدی علیه السلام به یکی از شیعیان به روشنی می یابیم: او پرسید: چرا مردم نمی توانند برای خود امام و رهبر انتخاب کنند؟ فرمود: «رهبر مصلح یا مفسد؟» گفت: مصلح. فرمود: «با آن که هیچ یک از آنان از درون دیگری و از نیت او آگاه نیست، آیا ممکن نیست که فردی مفسد انتخاب شود؟» گفت: چرا؛ ممکن است. امام علیه السلام فرمود: «به همین دلیل است که مردم نمی توانند امام خود را، خود انتخاب کنند.»^۱

ولی افسوس که بشر، به جز در برهه هایی چند از تاریخ، همواره پیش پای انسان هایی نه چندان صالح زانو زده است؛ بی آن که به خورشید حیات بخشی که در چند قدمی اش بوده نگاهی بیفکند:

﴿به ندای خدا و پیامبر- که شما را می خوانند تا حیاتتان بخشند- پاسخ دهید.﴾^۲

وکاش چنین می کرد...

۱. منتخب الأثر: ۱۵۱.

۲. ﴿إِسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾ (سوره انفال، آیه ۲۴).

خدا در مفهوم رهبری

همه چیز برای انسان خلق شد

و انسان برای خدا...^۱

انسان، این مخلوق سرگشته، در سنگلاخی به وسعت تاریخ گام برمی داشت. او به تجربه دریافت که می باید حس «برتری جویی» خود را محدود کند و به قانونی و حکومتی تن دهد. اگرچه حکومت، به مانند دارویی تلخ، کام را می آزارد، منافع بیشتری به دنبال دارد. اما از سوی دیگر این موجود طمع کار همواره کوشیده است تا به قانونی تن دهد که بر وفق مراد و خواسته های درونی او باشد و به عبارت دیگر دوست دارد که در مقابل خواسته های خویش هیچ مسؤولیتی را به گردن نگیرد.

۱. «خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ وَ خَلَقْتُكَ لِأَجْلِي» (حدیث قدسی: کلمة الله، السید

حسن الشیرازی، مؤسسه الوفاء، ص ۱۶۹).

بدین سان می بینیم انسانی که یک زمان، حکومت را آن چنان می خواست که او را از ذلت و بندگی و بی عدالتی نجات دهد، زمانی دیگر، حکومتی را می پسندد که به او امتیازات و حقوقی افزون تر دهد و بر ظلم او پرده کشد و او را در مقامش تثبیت کند. با همه این زیر و بالاها، آدمی هیچ یک از حکومت ها و قانون های اجرانشده را نیافته است که زندگی، و آرامش آن را به او بنمایاند و آن را تضمین کند؛ چنان که «روسو» می گفت: «انسان آزاد به دنیا آمده و همه جا در بند و زنجیر است»^۱. بر این اساس، او پیوسته خود را نوعی اسیر حس کرده و در مقابل این فشارها حالت تهاجمی به خود گرفته است. منتسکیو می پرسید: «افراد بشر طبیعتاً در حال جنگ نیستند؛ پس چرا همواره مسلح می باشند و چرا خانه خود را با قفل می بندند»^۲؟

این همه از آن جا ناشی می شود که «قوانین حکومت»، از محصولات «فرهنگی» اند و ناگزیر با تحوّل فرهنگ جامعه تحوّل می یابند و نیز این قوانین (به گفته ارسطو) جز عادت (و گاهی فشار) نیروی دیگری ندارند که مردم را به اطاعت وادارند. در نتیجه، آدمیان- که یارای پذیرفتن قوانین سطحی، متغیّر و تحمیلی را ندارند- یا در مقابل قانون به عصیان برمی خیزند و یا زیر فشار آن

۱. به نقل از «جامعه و حکومت»، ر. م. مک آیور (R.M. Mac Iver)،

ترجمه ابراهیم علی کنی، ص ۹۱.

۲. منتسکیو، روح القوانین، ص ۸۸؛ به نقل از مدرک فوق.

خُرد می‌شوند و این هر دو، نشانه انحطاط قوانین ساخته ذهن بشر است.

از سوی دیگر، می‌بینیم که آدمیان باز هم به این قوانین منحط عمل می‌کنند؛ اگرچه آن را صحیح نمی‌دانند. مسلماً ایشان به خاطر ضمانت اجرایی قانون و ترس از کیفرها نیست که مطیع می‌شوند؛ چرا که بسیار کسانی در برابر این قوانین سر به عصیان برداشته‌اند. از طرف دیگر، خود این عاصیان، در میان خود مطیع قانون‌هایی هستند. پس اطاعت آنان باید دلیل دیگری داشته باشد و آن «احتیاج» انکارناپذیر ایشان به قوانینی زنده و تضمین شده است و چون آن را نمی‌یابند به همین حد قناعت کرده تا سر حد امکان بدان گردن می‌نهند. ایشان راهی بهتر نمی‌شناسند و به قول معروف، معتقدند: «وقتی مادر نبود، باید به زن پدر قناعت کرد!!» این، یقیناً گناه مکتب‌های دیروز و امروز بشری است که هرگز نتوانسته‌اند یک فلسفه فراگیر و اقناع‌کننده در برابر تمامی خواسته‌های انسان، اعم از مادی و معنوی، ارائه کنند و همگی آنان به نوعی از پُرکردن خلأ وجودی او عاجز مانده‌اند. برای مثال از «مارکسیسم» نام می‌بریم که از آخرین دست‌آوردهای فلسفی مادی‌گران است. این مکتب - تا آنجا که رابطه انسان را با سه عامل «جامعه، تاریخ و تولید» بررسی می‌کند - با هیاهو و جنجال، داد سخن می‌دهد ولی در آخرین مرحله یعنی بیان رابطه «انسان با خویش» - که در حقیقت مهم‌ترین بخش فلسفه هر مکتب است - ساکت می‌ماند. ارائه‌گر این فلسفه می‌کوشید «خدا» را از عینیت

جامعه حذف کند، «اما زمانی که می خواست... انسان را به جای خدا در مرکز هستی قرار دهد، او را مقهور و بازیچه دست هیولای مجهول الهویّه تاریخ می کرد»^۱ و از او عروسکی می ساخت که حرکتش جبراً به فرمان خیمه شب باز تاریخ صورت می گیرد!

به عکس، فلسفه انسان گرایی (اومانیزم) را در نظر بیاوریم که هدفش احترام به مقام ارجمند انسان و اقناع تمایلات و خواسته های زمینی اوست و در حقیقت به جای خدا، «من» را قرار می دهد. این، در واقع اعتقاد به خودخواهی محض است؛ «یعنی آن چیزی خوب است و آن کاری درست است که مرا در این چند سال عمر لذت ببخشد و بپسندم... من باید تمام اعمالم را... بر اساس لذت خودم ارزیابی کنم و بدان عمل کنم؛ چون هیچ ملاک دیگری وجود ندارد تا فدا شدن مرا به خاطر دیگران توجیه کند»^۲.

می بینیم که هیچ یک از این مکاتب نمی توانند از نظر منطقی یک مکتب ایده آل باشند.

حال ببینیم ریشه این ناتوانی چیست؟ لازم است ابتدا اصطلاحی به نام «انسان فطری» را تعریف کنیم. انسان فطری، فردی است که فطرت اوّلیه خود را به طور دست نخورده داشته

۱. ضرورت بررسی مارکسیسم، هاشم هاشمی قوچانی، ج ۲، ص ۹۳.

۲. چشم انداز اومانیزم اسلامی، علی شریعتی، ص ۲۵؛ با اصلاح جزئی

باشد و صفحه ذهنش از اوهام، خرافات و تبلیغات خالی باشد. این چنین انسانی- که به هیچ وجه از محیط خود تأثیر بنیادی نپذیرفته است- می تواند و باید ملاک منطقی ارائه و طرح فلسفه‌ها باشد؛ ملاکی که در دست آوردهای اندیشه بشر کمتر به کار گرفته شده و از این رو بی ثباتی نظام‌های فلسفی را به وجود آورده است. ... سرانجام، خداوند چنین اراده فرمود که اسلام بر چنین مبنایی پایه‌ریزی گردد تا تمامی آن چه را که بشریت برای پیمودن راهی به سوی سعادت جاودانه بدان نیاز خواهد داشت در اختیارش بگذارد و چنین گشت. اسلام- که «دین آخرین» نام گرفته بود- بر اساس آفرینش انسان و خصوصیات ویژه او نظام یافت و به آدمیان عرضه شد تا ایشان را بر «پایدارترین راه»^۱ رهنمون گردد.

اسلام به حکم آخرین بودنش وظیفه‌ای دشوار به دوش گرفت. این آیین جوان می‌بایست تا پایان جهان، دین مردمان باشد. پس باید هر قانونی به نحو تکامل یافته‌اش در این دین گرد آمده باشد. از این رو به اراده خداوند طرحی شگفت و بی سابقه در این مکتب ترسیم شد تا تمامی انسان‌ها را در جاودانگی زمان دربرگیرد.

بخش زیربنایی این آیین- که مستقیماً بر نیازهای «انسان فطری» منطبق می‌گردد- همواره یکسان و لایتغیر باقی خواهد ماند؛ چنان‌که طبیعت انسان چنین است و عواملی چون خشم،

۱. ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾ (سوره اسراء، آیه ۹).

محبت، برتری طلبی، میل به تناسل و نیاز به غذا را همواره در خود داشته و خواهد داشت.

شاید لازم باشد بر این اصل، تبصره‌ای نیز بیفزائیم و آن این‌که: «اسلام، اساس تعلیم و تربیت خود را بر «تعقل» گذاشته است؛ نه «عاطفه و احساس».^۱

بر اساس این نکته دقیق، در آیین محمدی، مردمان تابع مقررات‌اند، نه مقررات تابع آدمیان؛ برای مثال، چنین نیست که هرگاه مردمان از ریاضت‌های قرون وسطائی کلیسا به ستوه آمدند، برایشان قانونی منوط بر ارضای خواسته‌های جسمی ارائه کند^۲ یا زمانی که دید بسیاری از مردم عملاً^۳ می‌زنند، الکل را برایشان حلال کند^۳!!!

اما بخش روبنایی آن، یعنی مجموعه تعالیم و مقرراتی که زندگی روزمره و برخوردها و عکس‌العمل‌های متغیر فردا را دربرمی‌گیرد با گذشت زمان دیگرگونه می‌شود و با وضعیت هر عصر تطابق می‌یابد؛ «زیرا پُرروشن است که زندگی همان «انسان طبیعی»- که نظر به ساختمان ویژه خود ثابت و یکنواخت است- نظر به مقتضیات مکانی و زمانی، پیوسته با حالت تحوّل و

۱. اسلام و احتیاجات واقعی هر عصر، علامه طباطبائی، ص ۳۷.

۲. در انگیزه پیدایش اومانیسیم گفته‌اند که بر علیه ریاضت‌های کشیش‌های

قرون وسطی به وجود آمد. (چشم‌انداز اومانیسیم اسلامی، ص ۲)

۳. چنان‌که در مورد «ربا» برخی (همچون بهائیان) این کار را کرده‌اند.

تکامل مواجهه و با عوامل انقلابی دست به گریبان است و تدریجاً شکل خود را عوض نموده و بر محیط تازه منطبق می‌سازد. این تغییر اوضاع حتماً تغییر مقررات را ایجاب می‌نماید.^۱

به این ترتیب، رسول امین صلی الله علیه و آله با تعیین جانشینانش به فرمان خداوند، زنده بودن و تحرک این آخرین دین را تا پایان جهان تضمین کرد. بگذارید این نکته را از زبان «برنارد شاو» در آغاز کتابش «محمد، رسول خدا» بشنویم:

«من پیوسته به دین محمد صلی الله علیه و آله [به دلیل خاصیت زنده بودن عجیبش نهایت احترام را داشته‌ام. به نظر من اسلام تنها دینی است که استعداد منطبق شدن بر حالات گونه‌گون و صحنه‌های مختلف زندگی و مواجهه با همهٔ زمان‌ها را دارد»^۲.

سرّ این جاودانگی را باید در این جست که اسلام دو گره کور قانون یعنی «انسان» و «زمان» را به سادگی گشود؛ چرا که از یک سو مبانی اعتقادی خویش را بر طبیعت انسان استوار کرد و از سوی دیگر در هر زمان انسانی متکامل و معصوم را با نام «امام» الگویشان قرار داد تا هدف خویش را از یاد نبرند و از راه خدایی منحرف نشوند.

در طرح این نظم پیچیده-که مسؤولیت ادارهٔ انسان‌ها را در هموارهٔ زمان به عهده دارد- به هریک از عوامل، و در رأس همه به

۱. اسلام و احتیاجات واقعی هر عصر، ص ۵۰.

۲. به نقل از: سیدجوادی، پژوهشی در زندگی مذهبی جوانان.

رهبر آن یعنی امام، چنان اهمیتی داده شده که با حذف آن نظام طبیعی یکتاپرستی مختل می‌شود و پایه‌های آن درهم می‌شکند:

«اگر امام نبود، خدا پرستیده نمی‌شد».^۱

با نگرشی به مجموعه دیگر احادیث، درخواستیم یافت که مقام امام در فرهنگ اسلامی از این هم فراتر می‌رود و وجود او به صورت ضرورتی طبیعی درمی‌آید که از پایه‌های استواری کائنات است:

«اگر امام در میان مردمان نباشد، هرآینه زمین درهم فرومی‌ریزد».^۲

حال ببینیم امام، با این چنین امتیازات استثنایی، چه نقشی در جامعه اسلامی دارد که بی‌گمان مسؤلیت او به ارائه و اجرای قوانین روبنایی محدود نمی‌تواند بود.

آنچه از گنجینه احادیث اسلامی برمی‌آید این است که امام در هر زمان حامی و گسترش‌دهنده دین خدا و مبین قرآن است. اوست که پوشیدگی‌های راه را می‌نمایاند؛ تکلیف مردمان را مشخص می‌سازد و عهد آدمیان را با خداوند به یادشان می‌آورد. امام، قرآن سخنگوست و نمونه کاملی از آنچه خداوند در کتابش فرمان می‌دهد که باشیم:

یک «انسان کامل».

۱. «لَوْلَا مَا عِبَدَ اللَّهُ» (کافی ۱: ۲۷۵).

۲. «لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ لَسَاخَتْ». از امام صادق عليه السلام (کافی ۱: ۲۵۲).

خدا در مفهوم رهبری/۴۷

به این ترتیب، قرآن خاموش و قرآن گویا (امام) باید که همواره با یکدیگر باشند؛ چرا که پیروی از هر یک بدون دیگری ممکن است در عوض نجات، به سقوط بینجامد و هم به این دلیل است که رسول خدا ﷺ برای جاوید ماندن اسلام، منشور مقدس ثقلین را به یادگار می‌گذارد:

«همانا قرآن و ائمه طاهرين - تا زمانی که نزد من

بازگردند - از هم جدا نمی‌شوند»^۱

این دو، همیشه در کنار هم بوده‌اند

... و امروز نیز.

۱. حدیث ثقلین. برای نمونه، رک. ینابیع المودة: ۴۴۶.

مصالح پنهان

گفته‌اند: «امام غایب را چه فایده؟»

و خطا اینجاست...

می‌گویند: سؤال مقدمهٔ آموختن است. بر این اساس کلام خود را آغاز می‌کنیم؛ با این فرض که همهٔ پرسشگران به «آموختن» نظر دارند و از غرض ورزی به دورند.

پرسیده‌اند: «امام پنهان چه معنی تواند داد؟^۱ و این امام پنهان برای مردمی که محتاج یک رهبری ملموس و آشکارند، چه فایده خواهد داشت؟»

این بخش کوششی است برای روشن کردن این بحث، که گاه‌بی‌گاه از میان نوشته‌های آشنا و بیگانه سر برمی‌آورد. در بخش قبل دیدیم که:

۱. بهائی‌گری، احمد کسروی تبریزی، ص ۱۲.

۱- انسان‌ها هیچ‌گاه نظام حق را بر سراسر جهان حاکم ندیده‌اند و به این سبب همواره امید به «آینده روشن» و «برقراری حکومت عدل» را در دل زنده می‌داشته‌اند؛ تا آنجا که این انتظار جزئی از فطرت اینان شده و با طبیعتشان آمیخته است.

۲- آیین اسلام به علت الاهی بودنش متکی بر طبیعت انسان و منطبق بر جلوه‌های فطرت اوست و به همین سبب است که می‌تواند در هر زمان برترین و کامل‌ترین مکتب اعتقادی باشد.

با دقت در این دو نکته و نیز توجه به این که «هر قانون انسانی به نحو تکامل یافته‌اش در اسلام هست»، به این نتیجه می‌رسیم که می‌بایست اصل فطری «انتظار» نیز در این «آخرین دین» مطرح شده باشد و چنین نیز شده است. آخر مسلمانان نیز هیچ‌گاه نظام حق را حاکم بر سراسر جهان ندیده‌اند و کیست که به این آرزو رسیده باشد؟ می‌گوییم «آرزو»؛ چرا که به تصدیق تجربه تاریخی هر گروه از انسان‌ها برای خود «حکومت عدل» و «رهبر ایده‌آلی» تصور کرده‌اند که همواره با آن زیسته و نامش را بر زبان رانده‌اند. این «رهبر برتر» برهمنان را به صورت «ویشنو»، ایرانیان باستان را به گونه «گرازاسپه»^۱ و عیسویان را در چهره «مسیح» گمان آمده و

۱. او خواهد آمد، داوود الهامی و علی‌اکبر مهدی‌پور، با مقدمه استاد علامه طباطبایی، نشر مرتضی چاپ هشتم- ۱۴۰۳ ق، ص ۷۱. محمدتقی محصل در اثر تحقیقی ارزنده خود از گرازاسپ نام می‌برد که در باور ایرانیان باستان از جاویدانان

گاهی نیز مدینه‌های فاضله‌ای که هر چند یک‌بار به صورتی تازه مطرح می‌شده است، از «جامعه بی‌طبقه کمونیسم تا «کشور خورشید» کامپانلا، نمایشگر این امید فزاینده بوده‌اند. دورنمای تمامی این سرزمین‌های موعود کم و بیش همان است که پایه‌گذاران انقلاب کبیر فرانسه می‌طلبیدند: جامعه‌ای با «آزادی، برابری و برادری».

پس، اسلام نیز، امید به حکومت عدل را با اصل امامت-لزوم وجود رهبری معصوم در هر زمان- درهم آمیخت و حاصل این تلفیق، به گونه «مهدویت» رخ نمود. معصوم چهاردهم، امام غایب نام‌گرفت و پاسدار حماسه جاوید امید گشت.

اما آن‌چه هست این‌که «مهدویت تنها یک امید و یک خواسته مطرح‌شده نیست بلکه به تأیید تمامی فرهنگ اسلامی، خداوند برقراری دولت عدل را از صورت یک خیال به صورت واقعیتی عینی و ملموس درآورده و رهبری آن را بر دوش امام مهدی علیه السلام نهاده است».

موضوع مهدی علیه السلام در اینجا اندیشه چشم‌به‌راه نشستن کسی است که باید زاده شود و نه یک پیشگویی که باید در انتظار مصداقش ماند. او واقعیتی است استوار و فردی مشخص که در میان ما، با گوشت و خون خویش، زندگی می‌کند. ما را می‌بیند و

←

ما نیز او را می‌بینیم. در فضای رنج‌ها و آرزوهای ماست و در اندوه و شادی ما شریک است و در انتظار این‌که خداوند فرمانش دهد تا با قیام سرنوشت‌ساز خود حکومت واحد جهانی را پایه‌گذارد. این امید-اگر که راهی نگردد برای گریز از زیر بار مسؤلیت‌ها- می‌تواند نیروبخش انسان‌ها در پوئیدن راه تکاملشان باشد و به این، همه شهادت داده‌اند. «پروفسور هانری کربن» می‌گوید:

«مسیحیت دین گذشته و مرده‌ای است. افکار و آمال مسیحی‌ها... نمی‌تواند جواب مسائل روز و انتظارات آینده را بدهد. اسلام نیز- با این‌که دین تازه‌تری است- برای اکثر مسلمان‌ها یعنی اهل سنت باب معنویت و تربیت را می‌بندد و ناظر آینده بشریت نیست. فقط اقلیت شیعه هستند که با اعتقاد و انتظار امام غایب علیه السلام امیدوار به آینده دنیا هستند و مشکلات زندگی را با اعتقاد و امید دیگری طرح می‌کنند»^۱

برخی خواسته‌اند منشأ این انتظار اصیل را در خارج از فرهنگ اسلامی جستجو کنند؛ بدین معنی که آن را یک مسأله «تلقینی» و «وارداتی» بنمایانند که از طرف فرد یا افراد خاصی و به منظور خاصی به شیعیان تلقین شده است. این مسأله از آنجا سرچشمه می‌گیرد که «نفی اصالت این انتظار، عملاً مساوی با نفی وجود امام غایب است»؛ چرا که اگر، برای مثال، غذایی نمی‌بود، میل به آمدن یعنی «گرسنگی» هم معنایی نداشت. پس اگر ثابت

۱. از مصاحبه پروفسور کربن با علامه طباطبایی.

شود که انتظار و میل به قیام قائم علیه السلام اصالت ندارد، در حقیقت «وجود» و «واقعیت» امام مهدی علیه السلام در تردید قرار گرفته است! اکنون، در تحلیلی کوتاه، عواملی را که ممکن است در به وجود آمدن این انتظار دخالت داشته باشد بررسی کنیم: اگر اصل امید به امام غایب، اصلی تلقینی و بی ریشه باشد، می باید در یکی از این سه دسته جای گیرد:

الف: حکومت‌ها برای مقاصد سیاسی خویش آن را ترویج کرده‌اند.

ب: برخی عوامل فریب‌کار و فرصت‌طلب، همچون ملایان منافق و گمراه، آن را گسترده‌اند.

ج: از فرهنگ دیگری، مثلاً فرهنگ زرتشتی، آرام آرام وارد فرهنگ مسلمانان شده است.

الف: ابتدا باید پرسید حکومت‌ها به چه دلیل ممکن است این کار را کرده باشند و نفعشان در این میان چیست؟ آیا ترویج این مطلب که قائم آل محمد علیه السلام بر علیه حکومت جابر زمان قیام مسلحانه خواهد کرد می‌تواند تاکتیک سیاسی خوبی باشد؟ مگر فراموش کرده‌ایم کلام ابن بطوطه را که از داستان روزهای جمعه در شهر جله حکایت می‌کرد؟^۱ آخر کدام حکومتی است که از

۱. ابن بطوطه در سفرنامه‌اش نقل می‌کند که: عصرها، پس از نماز یک‌صد

مرد مسلح سوار بر اسب در مقابل مسجد می‌ایستادند و فریاد می‌زدند: «ای حجّت

گروهی مردان مسلح و مصمم - که آماده قیام و جانبازی اند -
نهراسد؟!!

شاید بگوییم حاکم زمان بر آن بوده که خود را مهدی منتقم
بنامد و از رهگذر اعتقاد مردم به این چهره، بساط امپراطوری به
راه اندازد.^۱ در این صورت، آیا می توان وجود دانشمندان لایق را
نادیده گرفت که با استناد به متون حدیثی همان سرزمین،
بی پایگی ادعای او را آشکار می سازد؟ اصولاً باید دانست که
حکومت ها همواره از این فکر در وحشت بوده اند و چه بسیار
نهضت های ضد حکومتی که بر اساس این اعتقاد شکل گرفته اند.
ب: در مورد این گروه نیز همین پرسش تکرار می شود: از
ترویج و توسعه این اعتقاد تحرک زا و مسؤولیت آور چه نفعی عاید
این عوامل فرصت طلب و ملایان گمراه می شده است؟ آخر گفتن
این که «مردمی که در انتظار مصلح اند خود باید صالح باشند»، چه
سودی به حال ایشان می تواند داشت؟ مگر این که بگوییم از پی
ترویج این فکر می خواسته اند برای خود مقامی و منصبی ادعا

خدا! خروج کن که فساد همه جا را گرفته» در حالتی که همگی آماده نبرد بودند.
سفرنامه ابن بطوطه [تحفة النظار و غرائب الأمصار]، ترجمه دکتر محمدعلی موحد ۱:
۲۷۲ و در فجر ساحل: ۵۵.

۱. حکومت مهدی فاطمی در مصر و لقب «مهدی» گرفتن برخی خلفای
عبّاسی می تواند نمونه این شاخه باشد.

کنند و این چنین، خلق را بفریبند!^۱ لکن به شهادت تاریخ، هرگز نشده است که فردی چنین ادّعایی نماید و متفکران هوشمند شیعه اسرار را بر ملا نکرده تکفیرش نکنند.

تمامی مدّعیان مهدویّت شاهد این گفتار مایند. در عصر حاضر می توان سید کاظم رشتی، از رهبران فرقه شیخیّه، و علی محمد باب را مثال زد که برای خود مقام نیابت امام علیه السلام را ادّعا کردند ولی به شدّت مورد تکفیر عالمان زمان خود قرار گرفتند و ارج و قرب عادی خویش را نیز از کف دادند.^۲ حساسیت شیعه نسبت به این مسأله اعتقادی، راه هرگونه سودجویی را در این وادی می بندد.

ج : هستند گروهی که معتقدند، امید به ظهور امام منتقم علیه السلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله اصولاً مطرح نبوده و سخنی از آن نمی رفته است و این «پندار» اندک اندک از میان دیگر مردمان، از قبیل زرتشتیان یا یهودیان، به جوّ فرهنگی شیعه رسوخ کرده و در پایان قرن اوّل هجری این تداخل کامل شده و به خوبی توضیح گرفته است! آن گاه این گروه به بررسی عواملی می پردازند که این داخل و رسوخ را باعث شده است؛^۳ غافل از این که «خانه از پای بست

۱. رک. «ذهنیت مستشرقین و اصالت مهدویّت»، حسین منتظر.

۲. تکفیر سید رشتی را در بیان فارسی، ص ۱۷۶ و از آن علی محمد باب را

در ضمن سطور زیر می توان یافت: شهداء الفضیلة، ذیل نام «شهید ثالث».

۳. از سردمداران این گروه، کسروی را باید نام برد؛ در کتابش بهائی گری.

ویران است» و بنای استدلال ایشان از ابتدا بر «هیچ» نهاده شده؛ چرا که به تصریح مسلمانان، اعمّ از شیعیان و سنیان، رسول خدا ﷺ نخستین فردی بود که به صراحت تمام از مهدی سخن گفت و بارها و بارها او را به نام و نشان معرفی فرمود.^۱

کدام مسلمان است که فراموش کرده باشد این کلام رسول خدا را که می فرمود:

«آن کس که قیام مهدی را انکار کند کافر است».^۲

کدام لحظه از تاریخ اسلام است که خالی باشد از این انتظار

پویا؟

پس، امام غایب علیه السلام، پاسدار حماسه امید است به فردای بهتر و تحقق بخش حکومت مطلق نظام خدایی. آری، قیام او مظهر رحمت خداست و:

﴿تنها گمراهانند که از رحمت خدا ناامید

می شوند...﴾^۳

۲- از آنجا که چشمه عدل خداوند در همه پستی ها و

بلندی های روح بشر جاری است و هیچ چیز از دایره این عدل بی پایان بیرون نیست، لذا می باید که برای هرکس در سراسر زندگانی، دست کم یک بار «حجّت تمام گردد»؛ خواه آن کس که

۱. برای نمونه، رک. «دانشمندان عامّه و مهدی موعود»، علی دوانی.

۲. برای مدارک بی شمار این روایت، رک. المهدی، سید صدرالدین صدر.

۳. ﴿وَمَنْ يَقْنَطْ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ؟﴾ (سوره حجر، آیه ۵۶).

خدا را باور دارد و خواه آن که به او پشت می‌کند. توضیح این که برای هر انسان، لحظه‌ای می‌رسد که خود را در برابر خود بیابد و از دیگر سو، این اتمام حجّت راه‌گریز را بر آنان که سر پیچیده‌اند می‌بندد.

«آری، هیچ‌گاه زمین از کسی که برای خدا به پاخیزد خالی نمی‌ماند^۱... تا کسی به خدای، عزّ و جلّ اعتراض نکند که: مرا بدون حجّت گذاردی»^۲.

و امام مهدی علیه السلام حجّت خداوند است در میان ما، که مستقیم یا غیرمستقیم - حتی اگر برای یک بار - ما را با خدای خویش - روبه‌رو می‌کند...

۳- حکومت عدل امام علیه السلام، حکومت ایده‌آل اسلامی و شخصیت آن حضرت، چون پدران بزرگوارش، شخصیت رهبر ایده‌آل است. لذا چهره امام و طرح حکومت الهی‌اش، آینه تمام‌نمای خواست‌های اصیل اسلامی است؛ بدین معنی که آن چه در حول و حوش شخصیت امام آمده است چهره «انسان کامل» را ترسیم می‌کند و آن چه به عنوان برنامه حکومتش نقل شده است، خواسته‌های اجتماعی شیعه را. شیعه نیز همواره بدین افتخار کرده که خواسته‌هایش همان‌هاست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تحققشان را وعده

۱. «...بَلَى! لَاتَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ» (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷).

۲. «... لِئَلَّا يَحْتَجَّ أَحَدٌ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَنَّهُ تَرَكَهُ بِغَيْرِ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَيْهِ» (کافی ۱:

داده است: خواسته‌های اصیل اسلامی. به گوشه‌ای از این همه می‌نگریم:

الف: فرهنگ قرآنی: «هیچ بدعتی نیست مگر این‌که مهدی علیه السلام آن را ریشه کن خواهد کرد و نه هیچ سنتی مگر این‌که آن را احیا می‌کند.»^۱ و «... موقعی که قرآن را تابع هوی و هوس خویش کنند، مهدی علیه السلام خواسته‌ها را تابع قرآن می‌کند.»^۲

ب: عدالت عمومی: «ساکنان زمین و آسمان از مهدی علیه السلام راضی هستند. مهدی علیه السلام مال را به‌طور مساوی تقسیم می‌نماید. او قلب‌های امت محمد صلی الله علیه و آله را از بی‌نیازی پُر خواهد کرد و عدل آن حضرت مردم را فرا خواهد گرفت.»^۳

ج: اقتصاد سالم: «به‌هنگام رستاخیز قائم ما، آنچه هست درستی و یگانگی است؛ تا آنجا که هر کس هرچه نیاز دارد از دیگری می‌ستاند و از مال او بی‌هیچ ممانعتی استفاده می‌کند.»^۴ در آن‌هنگام بر همگان واجب است که به یکدیگر وسایل رسانند و نیرو بخشند.^۵ آن‌روز، سودگرفتن مسلمان از مسلمان ریاست.^۶ و...

۱. بحار الأنوار ۵۲: ۳۳۹ و ۵۸: ۹۲.

۲. امیرالمؤمنین علیه السلام. (ینابیع المودة: ۴۳۷).

۳. حضرت رسول صلی الله علیه و آله. (اسعاف الراغبین: ۱۵۱).

۴. امام باقر علیه السلام. (الاختصاص: ۲۴).

۵. امام صادق علیه السلام. (وسایل الشیعه، ابواب التجارة. به نقل از «در فجر

ساحل»: ۳۸).

۶. امام صادق علیه السلام. (وسایل الشیعه، ج ۲، کتاب العشرة).

می‌بینیم بسیاری از این نکته‌ها، همان‌ها هستند که امروزه «حکومت‌شناسان» جهان آن‌ها را شرط رهبری دلخواه می‌دانند.^۱ پس امام علیه السلام با بودن خویش، امکان «انسان کامل بودن» را باز می‌نمایاند و با قیام خویش، چگونگی مسلمان زیستن را و این هر دو، محتاج آن است که خود را دیگرگونه سازیم تا شایسته زندگی در دولتش باشیم که باید حکومتی صالح باشد و مردمی صالح تا وارث زمین شوند:

﴿و به تحقیق، پس از تورات، در زبور نوشتیم که:

زمین را بندگان صالح من به ارث خواهند برد...﴾^۲

۴- امام علیه السلام اگر چه غیبت اختیار کرد، ولی باز «امام» بود و مسؤولیتی سنگین بر دوشش نهاده شده بود. او همواره در کار مردمان نظر داشت که تا دین خدا و راه رسول او صلی الله علیه و آله به کجی نگراید ولی بی‌گمان، تاریخ هر جامعه، لکه‌های ننگی نیز به دامن دارد و تاریخ شیعه نیز. با این همه، امام علیه السلام همواره راه‌ها و چاه‌ها را به بزرگان این راه نموده است و نیز می‌نمایاند.

نگاهی به تاریخ تشیع این شگفتی را برمی‌انگیزد که چگونه بر سر هر دو راهی - که یک‌راه آن به درّه گمراهی می‌انجامیده

۱. در این زمینه می‌توان به آثار حکومت‌شناسان رجوع کرد؛ برای مثال به:

«جامعه و حکومت» از مک آی‌ور.

۲. ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ

الضَّالِّينَ﴾ (سوره انبیاء، آیه ۱۰۵).

است. دستی نیرومند رهروان را به راهی دیگر می‌افکنده و این را بزرگانی که درک کرده‌اند، نگاشته‌اند. بدین سبب است که شیعه، با این ضعف و بی‌برگی و بسیاری دشمنان، سربلند مانده و خواهد ماند.

برای نمونه، می‌توان مسأله مدّعیان مهدویّت و بابیّت و نیابت دروغین را نام برد. اگر پایه‌پای زمان از آغاز غیبت به این سو بساییم، درمی‌یابیم که هرگاه فردی ادّعایی دروغین در این خصوص می‌کرده است، بزرگان و هوشمندان شیعه از طریق امام عصر علیه السلام آگاه می‌شده و در موقع لزوم، پیام حضرتش را به مردم می‌نمایانده‌اند.^۱

پس امام مهدی علیه السلام رهبری شیعیان را در دست دارد ولی از آن‌جا که به دلایلی چند از ناشناخته‌ماندن ناگزیر است، می‌باید این رهبری را به وسیله افرادی مورد اعتماد و آشنا به فرهنگ اسلامی انجام دهد؛ یک رهبری دقیق از جانب امام علیه السلام و به دست دانشمندان دین:

«جریان امور و احکام باید به دست علمای دانا به خدا و امین بر حلال و حرام او باشد...»^۲

این‌که در هیچ دوره‌ای دانشمندان بزرگ شیعه در مسایل

۱. برای مثال، رک. کلمة الامام المهدی علیه السلام، ج ۱، توقیعات.

۲. «تجاری الأمور و الأحکام علی أیدی العلماء بالله و الأئمة علی حلاله و حرامه»

(تحف العقول: ۱۶۹) از امام حسین علیه السلام.

اعتقادی و زیربنایی اختلاف نکرده‌اند، خود گواهی است بر این که این همه، زیر نظر یک هدایتگر بزرگ می‌زیسته و می‌زیند؛ همو که حق را به همه می‌نمایاند و بزرگان را بدان راه، رهنمون می‌گردد. پس امام علیه السلام در عین پنهانی، وظیفه رهبری جامعه و نگرش در احوال مردمان را به دوش دارد و آنان را از طریق عالمان راستین دقیقاً رهبری می‌کند. در حقیقت، امام، واسطه میان خداوند و ایشان است و آن‌ها واسطه میان امام و خلق. همان عالمانی که گاه با گمنامی و گاه با عزت و گاهی بر سبیل شهادت از دنیا رفته‌اند ولی هرگز راه خود را - که رهبری آشکار شیعیان، در هنگام غیبت است - از یاد نبرده‌اند و چه بسا از آنان که در این راه دشنام خلق را به جان خریده‌اند و مرگ را. آری، اینان‌اند «دعوت‌کنندگان به خیر»:

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.^۱

خداوند پایدارشان بدارد!

۵- رابطه‌ای که میان انسان و خدایش برقرار است رابطه‌ای نابرابر است؛ چرا که از این سو تنها بندگی است و دست‌های نیاز و از آن سو همه فیض است و بخشش. در عین حال، این بشر محتاج هرگز نتوانسته است ادعا کند که شایستگی ایستادن در برابر پروردگارش را دارد؛ همان‌طور که هرگز نتوانسته مطمئن باشد که

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۴.

راهش صد درصد بر راه حق منطبق است. پس این انسان «غیر معصوم» را نشاید که مستقیماً از معنویت بی‌انتهای خدایسی یعنی فیض الاهی بهره‌گیرد و حتی آنان که در جامه عرفان خزیده‌اند. اگر ادعا کنند که به نفس خود از ذات بی‌انتهایش فیض ستانده‌اند. سخنی به گزاف گفته‌اند؛ چرا که شراره‌ای از فیض او بر سر کوه «طور» آن می‌آورد که هوش از سر موسی علیه السلام می‌ریاید و انسان کجا به سختی طور تواند بود؟ پس، میان خداوند و سپهر واسطه‌ای باید که همچون مجرای و ظرفی، فیض خدا را بازگیرد و به خلق. آن قدر که لایق آن‌اند. بنمایاند.

از سوی دیگر، بینش اصیل اعتقادی و معارف حق تنها از طریق امام معصوم است که به آدمیان می‌رسد و مبناهای اعتقادی تنها از این راه، راه امامان بر حق، می‌باید خواسته شود که:

«آموختن معارف و مبانی اعتقادی از راهی جز راه

امامان علیهم السلام، برابر است با انکار ایشان».^۱

آری، اینان‌اند پیام‌آوران «حق» که باید روی به سویشان

داشت و:

﴿چيست بعد از حق، مگر گمراهی...؟!﴾^۲

۱. امام عصر علیه السلام: «طَلَبُ الْمَعَارِفِ مِنْ غَيْرِ طَرِيقِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَسَاقِقٌ لِانْكَارِنَا»

(چهل سخن، محمدحسین حجازی، ص ۲۴۷؛ دین و فطرت، ج ۱ به نقل از عالم ربانی مرحوم میرزاهدی اصفهانی).

۲. ﴿وَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ؟﴾ (سوره یونس، آیه ۳۲).

حماسهٔ امید و انتظار

یاد امام غایب و نام او، پیوسته حماسه شجاعت آفریده است. بسیاری از نهضت‌های شیعه که در راه کسب حقوق پایمال شده آن‌ها بوده از این فکر سرچشمه می‌گیرد. اصولاً انتظار یک قیام فراگیر برای برپایی عدالت، خودبه‌خود، بخش مؤمن جامعه را آماده خاستن و خیزش نگاه می‌دارد و پایگاهی تشکیل می‌دهد برای مطالبه همه سنت‌های اصیلی که تحریف شده و پامال گشته‌اند.

این، نه مسأله‌ای است که به مرور زمان در میان شیعیان ستم‌دیده رواج یافته باشد (۱۱)۔ آن‌چنان‌که برخی گفته‌اند^۱۔ بلکه

۱. از جمله اسلام‌شناسان روسی، نظیر پطروشفسکی در کتاب «اسلام در ایران» خود. مثل اینان مثل آن دزد سرگردنه است که یک تخت آهنی داشت و رهگذران را پس از سرقت اموالشان روی آن تخت می‌خواباند؛ اگر از تخت بلندتر

طلیعه آن را به خصوص از زمان دهمین امام به بعد می توان مشاهده کرد؛ چنان که بیان امام عسکری علیه السلام درباره حضرت مهدی علیه السلام به صورت انتقادات سیاسی بر بعضی از موضوعات موجود صورت می گرفت؛ مثلاً می فرمود:

«آن گاه که قائم قیام کند، دستور می دهد تا منبرها و مقصوره هایی که در مسجد است ویران سازند...»^۲

این، تنها بازگویی تاریخ گذشته نیست. این که می گفتند «اندیشیدن [در باب] مهدی علیه السلام یک اندیشه اصلاحی و انقلابی بزرگی است؛ تا جایی که به تعبیر حکومت ها «امری خطرناک و وحشتناک است» که تاج و تخت و خوابگاه آن ها را به لرزه درآورده [است] و صریحاً خود می گویند که دعوت مردم به مهدی علیه السلام خروج بر قانون و تمرد اساسی بر علیه دولت است»^۳،

بودند، از پایشان می برید و اگر کوتاه تر بودند، آن قدر آن ها را می کشید تا به اندازه تخت درآیند! اینان نیز، هر مسأله را تنها با تخت اعتقاد خودشان اندازه می کنند!!

۱. تاریخ الغیبة الصغری، سید محمد صدر، دارالتعارف، چاپ دوم - ۱۴۰۰ ق، ص ۲۱۶. «مقاصیر» در ترجمه آقای محمد امامی شیرازی، قصرها آمده است (امام مهدی علیه السلام و غیبت صغری: ۱۸۱). توضیح این که حکام زمان برای خود در هر محل عمومی، یک مکان اختصاصی می ساختند تا دور از دسترس مردم باشند و بر ابهت خود بیفزایند. این مکان مخصوص در مسجد را، «مقصوره» می گفتند.

۲. مناقب: ۵۳۶.

۳. امام مهدی علیه السلام و غیبت صغری: ۱۷۸.

تنها در قالب زمانی خود منجمد شده است بلکه ادامه یافته و خواهد یافت.

بگذارید گذشته را رها کنیم و قدری جلوتر بیاییم. کدام تاریخ‌دان است که قیام‌های مسلمانان را در قرن‌های اخیر بررسی کند و به این نتیجه نرسد که در بسیاری از آن‌ها محرک اصلی این فکر بوده که «برای پاک کردن زمین از فساد و ظلم و ایجاد زمینه مناسب برای ظهور امام عصر^{علیه السلام}، باید جنگید»؟

به این ترتیب، شیعه پیوسته خود را در حمایت «شمشیر» حضرتش داشته و بر شجاعت افزوده است. «دکتر وردی» جامعه‌شناس معاصر در کتاب خود «وعاظ السلاطین»، شیعه را آتشفشان خاموشی معرفی می‌کند که گاه‌گاه زمین را به لرزه در می‌آورد. او این گروه را مظهر و مرکز حرکت‌های اجتماعی می‌داند که سرنخ تمام قیام‌های دنیای اسلام به طور مستقیم یا غیرمستقیم به آن منتهی می‌شود.^۱

از همین روست که مخالفان این چنین جنبش‌ها پیوسته از سخن‌راندن در باب قیام او هراسیده‌اند و در آن نهضت‌ها که آشکارا، نامی از حضرتش در میان بوده است کوشیده‌اند تا امید به قیام مسلحانه او را از میان بردارند. هم به این دلیل است که هرگاه مهدی‌نماهای دروغین نیز قیام می‌کرده‌اند، پیش از هر چیز سیاست‌های استعماری سعی می‌کرده‌اند تا که دروغین بودن

۱. به نقل از: پیروزی حتمی، مهدی‌بازرگان، ص ۲۸.

ادّعی او را به مردم بنمایانند. این، جواب دندان شکنی است به آنان که انتظار امام غایبی را که انتقام مظلومان را بگیرد عامل رکود و جمود دانسته‌اند.

در این قسمت، نقش اعتقاد اصیل شیعیان را به «منجی موعود» و رعب و هراس ایجاد شده از گسترش یاد او را در سرگذشت یکی از مهدی‌نمایان بررسی می‌کنیم و نیز می‌نگریم که چگونه دست استعمار در برابر این سیل خروشان اعتقادی-نظامی، راه نجات را در سلب اعتقاد مردم از آن فرد می‌یابد. ناگفته نماند که این مسأله بعدها بازیچه دست سیاست‌ها شد و خود ایشان به دروغ، زمینه‌هایی را چیدند تا مهدی‌نمایانی از میان مردم سر برآرند و آنان را به فرمان‌برداری و سکوت خوانده سرگرمشان کنند.^۱

در این قسمت، سخن از «محمد احمد بن عبدالله» یا «مهدی سودانی» (۱۲۵۹ یا ۱۲۶۰ - ۱۳۰۲ ق) است که بیش از یک قرن پیش در سودان به پاخاست و «خطر بزرگی گشت»^۲. در یک نگاه، جنبش او را بدون در نظر گرفتن دروغین بودن ادّعایش (که بحثی است دیگر) بررسی می‌کنیم. آوازه مهدی بالا گرفت تا آنجا که «دارمستتر»، شرق‌شناس یهودی‌الاصیل فرانسوی ناگزیر

۱. نمونه بارز این گروه غلام احمد قادیانی است با تعالیم آسمانی‌اش در

مورد اطاعت محض از دولت انگلستان!!

۲. در سال ۱۲۹۸ ق. لقب مهدی گرفت.

شد که در دانشگاه سوربن پاریس برای مردمی که از این «خطر بزرگ» به شگفت آمده بودند و از موضوع سردرگمی آوردند، درس «مهدی شناسی» بیان کند^۱ که دروس تحریف آمیزش خود داستانی دیگر دارد. او پس از محکوم کردن خشونت قوای نظامی انگلستان در برابر اهالی طاغی سودان- که ظاهراً این کار را برای یافتن وجهه بیشتر می کرد- نمی تواند آرزوی قلبی خود را پنهان کند:

«با وجود این، باید سودان به روی اروپاییان باز بماند و اگر راه آن مجدداً مسدود شود، برای عصر ما شرم آور خواهد بود»^۲

از سویی، مردم شناسان آن دیار دریافته اند که چنین اعتقاد ریشه داری با فشار نظامی خاموشی نمی گیرد و تا آن روز که مردم به نظام حق و رهبر معصوم معتقدند، محال است به تسلط باطل بر حق راضی گردند و به یک حکومت استعمارگر خارجی تن دهند:

«اما فعلاً چیزی که شما با کمال اطمینان می توانید اظهار بدارید این است که: نتیجه اعزام قوای انگلیسیان به آن حدود- هر چه باشد و یک ملت اروپایی هر که باشد- هرگز نخواهد توانست تشکیلات بادوامی در سودان برپا کند»^۳

نهضت مهدی سودانی بالا می گرفت. کار به آنجا رسید که

۱. این سخنرانی، متن کتابی را تشکیل می دهد به نام: «مهدی [علیه السلام]»، از

صدر اسلام تا قرن سیزدهم هجری».

۲. مهدی [علیه السلام]، از صدر اسلام...: ۸۴.

۳. همان: ۸۱.

افراد او در جنگ با «کُئلنل هیکس» فرمانده سپاه مصری از یازده هزار سرباز او فقط سیصد نفر زخمی و نیمه جان به جا گذاردند. پس، چاره کدام است؟ چگونه این قدرت را مهار توان کرد؟ راهی نیست جز «سلب اعتقاد مردم از این منجی»:

«در واقع ممکن است که سه سال برای خسته گردانیدن مهدی (سودانی) کافی باشد... و اگر عقب بنشیند، اهل سودان خواهند گفت: مهدی حقیقی نبود و یکی از مهدی‌های دروغین بود...»^۱

می بینیم که آن قدر ماجرا را ادامه می دهند تا مهدی سودانی رسوا می شود و مردم از گرد او پراکنده شده او را تنها می گذارند تا آنجا که جنبش او به شکست می انجامد.

این نکته را باید دانست که اهمیت این جنبش ها نه به خاطر شخصیت انقلابی مهدی دروغین است؛ چرا که اگر این طور باشند، دلیلی ندارد که پس از روشن شدن بطلان دعوی او، دوباره قیامی و عصیان رخ ندهد. اگر فریاد «مهدی منم» سر نمی داد، مسلماً بسیاری دیگر نیز می توانسته اند همچون او عصیان کنند و مردمان را گرد خود جمع آورده مبارزه آغاز کنند. لیکن می بینیم مردمان در این گونه نهضت ها به دور آن کس جمع می شوند که دلایلی بیشتر در مهدویت خویش ارائه کرده و خود را بیشتر در قالب امام زمان علیه السلام به مردم می نموده است.

این را می‌توان به سادگی در ماجرای مهدی سودانی مشاهده کرد. او به احادیثی برخورد کرده بود که بر اساس آنها مهدی علیه السلام شبیه‌ترین فرد به رسول خداست و حکومت او از بسیاری جهات شبیه به حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله است. لذا بساط رهبری خود را به طرز مضحکی به تقلید از زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله چیده بود. برای مثال زنش را «عایشه ام المؤمنین» نامیده و به اطرافیانش لقب ابوبکر و عمر و... می‌داد. قدری پیشتر «ابن تومرت مغربی»، از دیگر مدعیان مهدویت، نام خود را از «امغار» به «محمد» تغییر داده بود تا هم‌نام امام غایب گردد!!

این همه نشان‌گر آن است که آنچه در همه این جنبش‌ها مشترک بوده این است که جملگی مهدی‌نمایان- به جز آنها که دست قدرت‌ها را پشت سر داشته‌اند- این چنین می‌گفته‌اند:

«ماییم آن رهبر معصومی که به خاطر او و در رکاب او باید جهاد کنید».

بگذارید این نکته را در زندگی «محمد احمد سودانی»

بیابیم:

«مباشران مالیه همچنان بر مردم ستم روا می‌داشتند و سودان در قلق و اضطراب بود. محمد احمد هرگاه که از این سختی صحبت می‌داشت... ایشان را از خشم پروردگار می‌ترسانید و اظهار می‌کرد که: خداوند فردی را برانگیزد تا فساد را به صلاح آرد و زمین را از عدل و داد پُر کند. او «مهدی منتظر» است. این سخن کم‌کم در سایر انحاء سودان پیچید و لفظ «مهدی» در زبان‌ها افتاد و همین‌که دو سه تن در

گوشه و کنار با هم فراهم می‌شدند، از مهدی صحبت می‌داشتند.^۱

نادیده نباید گذاشت که بسیاری از مردمان نیز بوده‌اند که به مقام این مدّعیان شک می‌برده‌اند لیکن خویش را دل‌خوش می‌داشته‌اند که شاید این، زمینه ظهور امام زمان علیه السلام را فراهم سازد و به این ترتیب به صف معتقدان ملحق می‌شده‌اند. به همین دلیل، تا کنون دیده نشده که پیروان یک مهدی‌نما، به خاطر اختلافات جزئی او با خصوصیات امام عصر علیه السلام از گرد او پراکنده شوند؛ اگرچه آن‌ها را می‌دانسته‌اند. پس در این میان آنچه اصالت دارد «اعتقاد به قیام منجی» است که در همه زمان‌ها بوده و نیز هست. از آنجا که اعتقاد به چندین مهدی دروغین، این چنین شور عظیمی برمی‌انگیزد و این چنین قدرتی را می‌سازد، به سهولت می‌توان فهمید که اعتقاد اصیل شیعیان به ظهور حضرت مهدی علیه السلام تا چه پایه نیروآفرین و توان‌ساز است؛ چرا که در واقع همان «اعتقاد به ضرورت وجود رهبری معصوم» است.

محمد عبدالله عنان، نویسنده مصری در کتاب خود، تاریخ الجمعیات السّریّة و الحركات الهدّامة^۲ (= تاریخ جمعیت‌های سری و جنبش‌های تخریبی)، در بیان اسرار نهضت‌های شیعه این چنین نتیجه می‌گیرد که:

شیعه این همه تعقیب که از هدف خود داشته به این

۱. همان: ۱۸۵.

۲. ص ۲۶ به بعد.

ملاحظه است که معتقد است باید همیشه در رأس، شخصی قرار گیرد که معصوم باشد و تعلیماتش در هر وقت عملی گردد تا بر مردم هیچ‌گونه ظلمی نرود.^۱

آری، شیعه همواره در انتظار رهبر معصوم است تا به اطاعتش گردن نهد. با یاد او نهال سرخ نهضت‌ها را آبیاری می‌کند و در این مسیر، او را هرگز «ترسی» نیست.

«گوارا باد بر شیعیان قائم ما، آنان که در روزگاران غیبت، ظهورش را انتظار می‌کشند و به هنگام ظهور، مطیع اویندا اولیای خدا همین‌ها هستند که نه ترسی دارند و نه اضطرابی».^۲

۷- «امام، امان خداست بر اهل زمین».^۳

بگذارید با مثالی این نکته را به ذهن نزدیک کنیم. فرض کنید فرزند شما کاری نادرست کرد که شما را به خشم آورد. اگر در آن لحظه میهمانی داشتید که از شما خواست از تنبیه او بگذرید و شما هم گذشتید، این چشم‌پوشی هیچ علتی ندارد مگر علاقه شما به آن مهمان و احترام به خواسته‌اش. در حقیقت گذشت شما

۱. خورشید مغرب [قطع رفعی کوچک]، محمدرضا حکیمی، انتشارات

فجر، چاپ دهم، بی‌تا، ص ۶۶ [توضیح این‌که از این نویسنده کتاب مبسوط‌تری نیز به همین نام در قطع وزیری در دست است].

۲. «طُوبَى لِّشِيعَةِ قَائِمِنَا الْمُنْتَظَرِينَ لِظُهُورِهِ فِي غَيْبَتِهِ وَ الْمُطِيعِينَ لَهُ فِي ظُهُورِهِ! أَوْلِيَاكَ

أَوْلِيَاءَ اللَّهِ الَّذِينَ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (کمال‌الدین ۲: ۳۵۷).

۳. امام عصر علیه السلام: «إِنِّي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ» (کمال‌الدین ۲: ۴۸۵).

به خاطر آن نیست که فرزندان مستحقّ بخشایش بوده است. از سوی دیگر، اگر فرزندان در میان کودکانی چند باشد و بخواهید به او یک هدیه یا یک خوراکی بدهید، دیگر کودکان نیز از این لطف شما بی بهره نخواهند ماند.

حال برگردیم به مثل اعلی که امام علیه السلام باشد. باید دانست که اگر خلق، از خشم خدا در امان اند و از موهبت‌هایش بهره‌مند، نه به خاطر استحقاق ذاتی ایشان است، بلکه واسطه‌ای هست که از خشم خدا نگاهشان می‌دارد و شفاعتشان را به عهده می‌گیرد. بی‌گمان، اگر این «انسان ظلوم و جهول» به خود وا گذاشته می‌شد، آن‌چنان آتش خشمی در عرش می‌افروخت که خشک و تر را با هم می‌سوزاند. به راستی که «اگر امام نمی‌بود، زمین درهم فرومی‌ریخت...»^۱.

و این همه، جریان دارد اگرچه آدمیان آن را باور نداشته باشند.

گفته‌اند: از امام غایب آن‌چنان باید سود برد که از خورشید پشت ابر.^۲

و چه زیباست این تعبیر! چرا که همچون باورداشت امام، روشنائی خورشید را نیز هرکس به قدر روزن خانه خویش می‌گیرد

۱. «لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ سَاعَةً لَسَاخَتْ» (علل الشرایع، باب ۱۵۳، ح ۵).

۲. «أَمَّا وَجْهُ الْإِنْتِفَاعِ بِي فِي غَيْبِي فَكَالْإِنْتِفَاعِ بِالشَّمْسِ إِذَا غَشِيَهَا عَنِ الْأَبْصَارِ

السَّحَابِ» (بحار الأنوار ۷۸ : ۳۸۰).

و آن‌ها که بر پنجره، پرده سیاه دارند می‌پندارند که امام نیست. به همین‌گونه، خورشید را همه در انتظارند تا از پس ابرها به‌درآید و در این مدت انتظار، هیچ‌گاه «زندگی» و «فعالیت» خود را به این امید کنار نمی‌گذارند که:

بگذار خورشید بیرون بیاید؛ آن وقت...!

ما اکنون باید بسراییم که:

«ای عزیز، ابر غیبت به کناری زن تا فروغت جهان

افروزد و شعله‌ات سیاهی ظلمت سوزد که ما را و وابستگان

ما را بیچارگی گرفته...»^۱

حال ببینیم مسأله رهبری ظاهری شیعه در زمان غیبت کبری در فرهنگ اسلامی چگونه مطرح شده است. بیانات ائمه هدی علیهم‌السلام بهترین مرجع برای طرح و بازگویی این سیستم دقیق رهبری است.

«اساس و پایه این بیانات این است که مسلمانان باید

دنبال‌هرو ائمه علیهم‌السلام بوده و توده ملی نباید در زمان غیبت و

زمان انقطاع از رهبر معصوم و مصدر قانون، از راهنمایی که

تعالیم دین را به آن‌ها بیاموزد و جوّ ایمان و عقیده آنان را ارج

دهد و اسلام آنان را برایشان تشریح نماید و آن‌ها را به طریق

عدل و صلاح و رضای حق بکشاند محروم بمانند».^۲

۱. اشاره به آیه شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ! مَسْنَا وَأَهْلُنَا الضُّرُّ﴾ (سوره یوسف،

آیه ۸۹).

۲. تاریخ غیبت صفری، ص ۴۲۴.

اهل بیت علیهم السلام، در ضمن احادیث خود، رهبری عامه را در زمان غیبت به عالمانی که روشن‌گر خط سیر و هدف‌های ایشان هستند واگذار کرده‌اند. این وظیفه و واگذاری را امام صادق علیه السلام در پاسخ این سؤال روشن فرموده است که: اگر دو نفر از شیعیان در مالی و یا ارثی نزاع داشتند، آیا می‌توانند به سلطان یا حاکم از طرف سلطان مراجعه کنند؟ امام علیه السلام فرمودند: «نمی‌توانند؛ زیرا این، رجوع به طاغوت است». آن‌گاه خط مشی کلی رهبری عامه را چنین بیان می‌فرماید:

«باید بنگرند هرکس از شما که حدیث ما را روایت می‌کند و در حرام و حلال می‌نگرد و احکام را می‌شناسد، او را به قضاوت و فرماندهی برگزینند... و هرگاه فرمانی دهد که مطابق حکم ما باشد از وی بپذیرند که سرپیچی از او در حکم شرک به خداست»^۱.

ویژگی‌های این رهبر را نیز به تفصیل بازگفته‌اند.^۲

از این فراتر نرویم. تنها می‌گوییم: پذیرش این‌گونه رهبری، شاید انسان را به «آن‌چه دلش می‌خواهد» نرساند و او را از جمله «قدرتمندان» قرار ندهد، ولی این کلام خداست که:

«چنین اراده می‌کنیم که بر «ضعیفان پاک» منت نهیم و آنان را پیشوایان گماریم و وارثان‌شان قرار دهیم»^۳.

۱. وسایل الشیعه، ۱۸ : ۹۹ (کتاب القضاء، باب ۱۱، ح ۱).

۲. برای آگاهی بیشتر، رک. فقه الشیعه، سید محمد مهدی خلخالی.

۳. ﴿وَوَرِثُوا أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ

الْوَارِثِينَ﴾ (سوره قصص، آیه ۵).

در میقات قهور

به کجا چنین شتابان؟...

دل من گرفته زینجا

هوس سفر نداری

ز غبار این بیابان ...؟^۱

به کدام سو رو کنیم و از کدامین راه بگریزیم؟ ما که نه طاقت دوری از امام را داریم و نه لیاقت زیستن در دولت عدلش را. چگونه در رکاب حضرتش توانیم جنگید یا بر غذای ناچیزش قناعت کرد؟

چگونه شب‌ها نخسبیم و سر بر خاک عبادت ساییم و روزها شهادت را در سایه شمشیرش نظاره گر باشیم؟

۱. محمدرضا شفیعی کدکنی، در کوچه باغ‌های نشابور.

لیک، در «غبار این بیابان» نیز نشاید نشستن و باید «شتابان رفتن».

خویش را صالح انگاشته‌ایم، ولی از «صلاح» به دوریم؛ همچنان که به «گناه» نزدیک. آیا پنداشته‌ایم که امتحانی نیست؟! وای بر ما!

«آیا مردمان چنین پنداشته‌اند که اگر گفتند: ایمان آوردیم، به حال خود رها خواهند گشت و از آزمایش نخواهند گذشت؟»^۱

به ما فرصتی داده‌اند و این آزمایش ماست:

«به آنان مهلت دادیم تا برگناه خود بیفزایند و آن‌ها را عذابی رسواساز در پیش است»^۲.

چه می‌اندیشیم؟ مگر نه این که آن‌گاه که حضرتش ظهور فرماید، ما را فرمان دهد که از قرآن پیروی کنیم و رسول خدا ﷺ را و جانشینش علی علیه السلام را و جانشینش حسن علیه السلام را و...

پس چرا امروز این چنین نباشیم و چرا درد غربت امام را با پیمودن راه ثقلین^۳ مرهم ننهیم؟

اینک، این راه... که با خلقت آغاز شد؛ با بعثت به اوج رسید؛ در غدیر جاودانه شد و می‌رود که به دست آخرین معصوم علیه السلام به

۱. «أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ؟» (سوره عنکبوت،

آیه ۲).

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۷۸.

۳. اشاره به حدیث نبوی: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ؛ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِرْقِي...».

مقصد رسد. پیش روی ماست و ما را آموخته‌اند که چگونه راهیان این راه باشیم.

امام علیه السلام را قدر ندانستیم و از سویش روی برتافتیم تا چشیدیم طعم تلخ غیبت را و دیدیم تیرگی دل‌ها را و چه زیبا گفته‌اند که:

«نبودن او گناه ماست»^۱

راستی که گناه از ماست. می‌بایست به سویش می‌رفتیم ولی ماندیم ... و مگر چنین است که معلمی به دنبال شاگردان خویش رود تا درسشان آموزد؟

ساده‌دلان به بی‌راهه شدند. تن‌پروران به استهزا نشستند. دشمنان زیرک از آب گل‌آلود ماهی گرفتند و... در این میان، پاکان و صالحان به هوش ماندند؛ امید را دامن زدند و با تاریکی‌ها به مبارزه برخاستند. اینک این وظیفه ماست این بار بر دوش ماست. ما به دروغ نام منتظر بر خود نهاده‌ایم؛ دردمندان نشستیم و می‌نگریم دست‌هایی را که می‌کوشند یاد آسمانی رهبر روزگار را از میان بگیرند و تفکر اصیل شیعی ما را به انحراف کشانند.

نه تنها هر نیمه شعبان، که هر روز و هر لحظه، یادآور این مسؤلیت حتمی است که از یاد برده‌ایم. ماییم که دوری ظهور را سبب شده‌ایم.

۱. «عَدْمَةُ مَنَّا» (خواجه نصیرالدین طوسی، شرح تجرید قوشچی، ص

۳۶۷، به نقل «در فجر ساحل»: ۵۳).

پس، به خود آییم و نزدیکی قیام را از توانایی بخواهیم که کار ظهور را در یک شب سامان تواند داد. این بدان معنی است که برای نزدیکی فرج دعا کنیم. آنگاه که دل به قیام آن منجی الاهی مؤمن شد، دست و پا نیز آن کنند که «باید». از این راه، در پنهانی امام نیز جامعه‌ای خواهیم داشت چونان هنگام ظهور:

«برای تعجیل فرج دعا کنید که این خود فرج شماست»^۱.

لیک این همه را «امید» باید تا بدانیم که کارمان بیهوده نیست. حقی است و باطلی و چیرگی حق بر باطل مسلم است؛ اگرچه در واپسین روز هستی زمین باشد:

«اگر تنها یکروز از عمر روزگار مانده باشد،

خداوند آن روز را چندان دراز گرداند تا مردی از خانواده

مرا - که هم نام و هم کنیه من است - برانگیزد و زمین را

به دست او از عدل و داد آکنده سازد؛ آن چنان که از ظلم و

جور پُر شده باشد»^۲.

تا آن روز باید محک‌ها خورد و غربال‌ها شد، تا تنها وارثان

راستین زمین به جای مانند و «انتظار» مهلتی است تا به جمع این

«وارثان» پیوندیم.

۱. «فَاكثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ ذَلِكَ فَوْجَكُمْ» (کمال‌الدین ۲: ۴۸۵).

۲. «لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدَّهْرِ إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ

عَتَرَتِي إِسْمُهُ اِسْمِي وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتِي. يَمْلَأُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلِئْتَ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»

(ینابیع المودّة: ۴۲۶).

انتظار، نه به آن معناست که تنها با نام امام قائم به پاخیزیم و بمانیم تا «دستی از غیب برون آید و کاری بکند» که در انتظار، شکنج و درد از غربت امام نیز و گرفتن دست فریب خوردگان نیز هست و دگرگونی و قیام نیز. تا خود تغییر نکنیم، خدایمان دگرگونه نخواهد ساخت.

... تا که ساعت ظهور فرارسد و خویش را با دست پُر، «منتظر»ی یابیم که در «میقات ظهور» به «میعاد نور» آمده است تا «جاء الحق» را نظاره گر باشد و «زَهَقَ الْبَاطِلُ» را.
«وَ اِنْتَظِرِ الْفَرَجَ صَبَاحاً و مَسَاءً...»^۱

۱. هر صبح و شام منتظر گشایش باش. (بحار الأنوار ۵۲: ۱۳۳).

آثار در دست انتشار

نشر آفاق آثار در دست انتشار

- ۱ - مَهَج الدَّعَوَات و مَنَهج العَنَايَات
تأليف: سيد بن طاووس
تحقيق: جواد قیومی
- ۲ - دیوان مُفْتَقِر
تحقيق: سعيد هندی
- ۳ - كُحَل البَصَر في سيرة سيد البشر ﷺ
تأليف: محدث قمی
تحقيق: سيد علی رضوی - جواد قیومی
- ۴ - در مسیر نور تا خورشید
تأليف: دکتر رجبعلی مظلومی
- ۵ - بخواب شقایق کوچولو
تأليف: محمدهادی نهاوندیان
- ۶ - نَفْس الرّحمان في فضائل سلمان
تأليف: محدث نوری
تحقيق: محمد جواد قیومی
- ۷ - علوم قرآن ۵ - ۱
تأليف: دکتر رجبعلی مظلومی

۸ - در پناه رمضان تألیف: مقداد جهرمی زاده

۹ - زنده روزگاران تألیف: دکتر حسین فریدونی

۱۰ - الأمان من أخطار الأسفار و الأزمان تألیف: سید بن طاووس
ترجمه: عبدالعلی محمدی شاهرودی

۱۱ - مصباح المتہجد و سلاح المتعبّد تألیف: شیخ طوسی
تحقیق: جواد قیومی

۱۲ - اسلام آئین برگزیده جلد ۲ تألیف: شیخ محمد جواد بلاغی
ترجمه: دکتر پرویز لولاور

۱۳ - دارالسلام فیما یتعلّق بالرؤیا و المنام ۱-۴ تألیف: محدث نوری
تحقیق و ترجمه: جواد قیومی

۱۴ - کلمة الامام المہدی علیہ السلام ۱-۳ تألیف: سید حسن شیرازی
ترجمه: دکتر سید حسن افتخارزاده

۱۵ - بیت الأحزان فی مصائب سیدة النسوان علیہا السلام تألیف: محدث قمی
ترجمه: محمد باقر محبوب القلوب

۱۶ - كشف الأستار عن وجه الغائب عن الأبصار تألیف: محدث نوری
ترجمه: جلال برنجیان

۱۷ - نفّس الرّحمان فی فضائل سلمان تألیف: محدث نوری
ترجمه: دکتر سید حسن افتخارزاده

۱۸ - جنة المأوي فی ذکر من فاز بلقاء الحجّة علیہ السلام تألیف: محدث نوری
ترجمه: جلال برنجیان

آثار در دست انتشار/ ۹۱

تألیف: سید هاشم بحرانی
ترجمه: دکتر پرویز لولاور

۱۹- اللوامع الثورانیة

تألیف: سید بن طاووس
تحقیق: جواد قیومی

۲۰- فلاح السائل

تألیف: سید محمد کاظم قزوینی
ترجمه: دکتر حسین فریدونی

۲۱- امام علی علیه السلام از ولادت تا شهادت

تألیف: سید محمد کاظم قزوینی
ترجمه: دکتر پرویز لولاور

۲۲- امام هادی علیه السلام از ولادت تا شهادت

تألیف: سید محمد کاظم قزوینی
ترجمه: دکتر حسین فریدونی

۲۳- امام عسکری علیه السلام از ولادت تا شهادت

تألیف: دکتر رجبعلی مظلومی

۲۴- علی علیه السلام معیار کمال

تألیف: دکتر رجبعلی مظلومی

۲۵- گامی در مسیر تربیت اسلامی ۱-۳

تألیف: دکتر رجبعلی مظلومی

۲۶- بیا بید به حرف بچه‌ها مان گوش کنیم

تألیف: دکتر رجبعلی مظلومی

۲۷- جوان و دین

تألیف: عبدالله السبیتی

۲۸- سلمان اهل بیت

ترجمه: محمد علی مجیدیان

تألیف: ابن قولویه

۲۹- کامل الزیارات

ترجمه: دکتر حسین فریدونی

تألیف: شیخ طوسی

۳۰- کتاب الغیبة

تحقیق و ترجمه: علی اکبر مهدی پور

تألیف: محمد بن ابراهیم نعمانی
تحقیق و ترجمہ: علی اکبر مہدی پور

۳۱ - کتاب الغیبة

تألیف: شیخ صدوق
ترجمہ: سید مہدی حائری قزوینی

۳۲ - عیون اخبار الرضا علیہ السلام

تألیف: سید بن طاووس
ترجمہ: جواد قیومی

۳۳ - فتح الأبواب

تألیف: شیخ مفید
ترجمہ: دکتر حسین فریدونی

۳۴ - الاختصاص

RAHA'YEE-BAKHSH

(The emancipator)

Author

M. Shari'at-panahie

Editor

Sayyed Ali Razavie

Afagh Publishing Company

Tehran 1999
All rights reserved